

چکیده

این مقاله با مدد دانش نام‌جای‌شناسی (Toponymy) به بررسی تحولات معنایی «طوس»، «طابران» و «طیسفون» پرداخته است. مقاله حاضر در سه بخش تنظیم یافته است:

۱- نام‌جای طوس، در این بخش نویسنده با اشاره به شواهد تاریخی (حتی متون اوستایی) معتقد است که نام‌جای طوس یک نام زندق (Ethnonym) است نه نام‌کس (Eponym).

۲- طابران طوس، نیز از نام قدیم تهوران - قوم باستانی ساکن در مازندران (طبرستان / تهورستان) گرفته شده و بعدها به صورت معرب «طابران» درآمد.

۳- طیسفون (مدائن)، این شهر هم بر خلاف نظر بسیاری که آن را ساخته طوس و گورزمی دانند یا برای آن ریشه کهن فارسی، کلدانی و یا عبری قائلند، ریشه یونانی دارد و گویا قرارگاه نظامیان یونانی بوده است.

پرویز اذکائی (همدان)
به یاد مهدی اخوان ثالث (امید)

طوس و طیسفون

دو نام‌جای پُرآوازه داستانی و تاریخی، یکی در شرق ایران زمین (- خراسان) و دیگری در غرب این سرزمین (- میان‌رودان) که حسب روایت رساله پهلوی شهرستانهای ایران (بندهای ۱۴ و ۲۱) آن دو جا به فرمان «طوس» نوزدان، سپاهبد داستانی نامدار ایران ساخته شده است؛ و لکن داستان به همین سادگیها - که معمولاً روایت کنند - نیست. تفصیلات تاریخی بسیار پیچیده‌ای دارد که ما سعی می‌کنیم این مسأله بقرنچ را از غربال تحقیق علمی، صافی و ساده و صحیح برآوریم.

اما شرط بر آن است که خواننده فرهیخته این گفتار، در چند اصطلاح فنی دانش نام‌جای‌شناسی (Toponymy) با نویسنده همسازی و همراهی نماید، که عبارتند از:

نام کس / نام کس (Eponym) - شخصی که قبیله یا قوم و یا بلدی به اسم او نامیده شود؛ نام نیا (= اسم جد)؛ نام تبار (= اسم نَسَب)، نام زند / نام زند (Ethnonym) - اسم قوم و قبیله یا «نام نژاد» که ما از ترکیب کلمه «نام» با کلمه «زنده» (چه در اوستا و زرتو) هم به معنای قبیله و عشیره است) ساخته ایم، و نام جای (Toponym) - اسم مکان یا موقع جغرافیایی که این را هم ما ساخته ایم و تداول یافته است. بدین سان، گفتار حاضر در سه بهر با عنوانهای: ۱- نام جای طوس، ۲- طابران طوس، ۳- طیسفون (مدائن) پیشگاه تاریخ دانان عرضه می شود.

۱- نام جای طوس

شهر طوس یک واقعیت عینی جغرافیایی است، ولی شخص «طوس» حقیقت تاریخی ندارد؛ به عبارت دیگر، طوس مکانی است بی زمان؛ زیرا هر امر واقع (Fact) یا شخص تاریخی، ظرف زمانی معین و محدودی دارد، بی زمانی صفت ممیز اساطیر و قصص است؛ طوس پسر نوذر چون زمان تاریخی مشخص ندارد، در متون تاریخی معین هم ذکر نشده، یعنی «خبر» تاریخی راجع به او در دست نیست، یا هویت و شخصیت تاریخی اش هنوز تحقیق و اثبات نگردیده، فعلاً جز یک شخص اسطوری بیش نیست، که در بخشهای داستانی (حماسی) اوستای زردشتی، شاهنامه فردوسی و نقول روایی تاریخنامه ها از او یاد شده؛ بنابراین هرگونه اسناد و انتساب امری واقع (Fact) بدو، مانند بنای شهرهای طوس یا طیسفون و جز اینها، هرگز اعتباری ندارد و صدق و صحتی بر آن مترتب نباشد. در این گفتار با تمهید مقدمات منطقی بحث، اگر سزااست که نتیجه نهایی تحقیق را هم در اول بازگویم؛ در یک کلمه می توان و باید گفت که نام جای طوس، حسب واقع همانا یک نام زند (اسم قبیله) است، نه این که هم از بدایت امر یک نام کس (اسم شخص) بوده باشد؛ بعدها شاید که اشخاص نیز بدان نامیده شده باشند، مانند اسامی «ایرج» و «تورج» که در اصل و اول همانا نام زند بوده اند؛ ایرج نام تبار قبایل ایرانی، و تورج نام تبار قبایل تورانی است.

فردیناند یوستی همه مواضع ذکر نام ویژه «طوس» (Taosa) پسر نوذر (نثوتره) را

حسب شاهنامه در زمان کیکاووس و کیخسرو (افسانه‌ای) و در اوستا (یشت ۵/۵۳، ۵۴ و ۵۸) ... در بندهشن - که جزو جاودانان یاد شده (مطابق با شهر طوس خراسان) و در تاریخ طبری (۱/۱/۶۰/۱۶) به عنوان طوس بن نوزدان، طوس به عنوان سپهبد اصفهان (الکامل ۱/۲۴۸ و ۲۴۶) و چند «طوس» دیگر از جمله اسپهبدان خاندان دابویه و پادوسپانان گیلان یاد نموده است.^۱ مفاد داده‌های اسطوری در باره طوس بانی شهر طوس، از برای شناخت ماهیت نام‌زندی این نام‌ویژه/نام‌جای، در جای خود - ذیلاً - بسیار سودمند و کارآمد و بنیادی است؛ ولی یگانه خبر تاریخی در باره نام‌جای طوس - که اگر این فقره نبود فرضیات ما به ناچار طوری دیگر مطرح می‌شد - نام‌ویژه همان اشارت «آریان» مورخ اسکندر مقدونی (حدود سال ۳۳۰ ق.م) در گزارش حرکت وی از گرگان به پارت است (کتاب ۳، فصل ۸، بند ۳) که گوید از «سداره کرد» (ستاره کرد/ استرآباد) حرکت کرده در شهر «سوسیا» (Susia) از ایالت «آریه» (هرات) به سرزمین پارتیان درآمد.^۲ «س» (S) سوسیا در تلفظ یونانی کلمه (ثوسیه/ توسیه/ طوسیه) مبدل از «ث/ط» (Th.) است، چنان‌که از جمله نظایر آن می‌توان تبدل اسم «شوشتر» (Shu...) را به «تُستر» (Tostar) یاد کرد [مینورسکی] و چنان‌که ویلهلم توماشک گوید «Sousia» مذکور توسط آریانوس، همان «طوس» (Tus) در غرب کوه‌های هزار مسجد و کوه طهماسب، همبر با شهرهای چناران، دستگرد، گناباد، و دوین (Dewin) می‌باشد؛ حسب بطلمیوس هم ظاهراً «توسیانه» (Tociana) آن سوی تر از ناحیت «استوا» (قوچان) که این‌جا را «دهنه گرگان» هم گفته‌اند.^۳

نیز دانسته می‌آید که نام‌جای طوس رد اصل «ثوسیا/ طوسیه» می‌باشد، که هم درست و به قاعده است؛ چه هیچ نام‌کس یا نام‌تبار و یا نام‌زندی بدون پساوند نسبت و اتصاف یا مکان (مانند: یا=جا، آباد، کرد، ان، گان) بر شهری یا دهی و جایی نمی‌افتد؛ و از این رو هم نام‌کس «طوس» (پسر نوزد و سپهبد ایران) به تنهایی نمی‌تواند همان

1. IRANISCHES NAMENBUCH, 1895, P. 322.

۲- ایران باستان (پیرنیا)، ج ۲، ص ۱۶۵۳؛ دائرة المعارف الاسلامیه، ج ۱۵، (مقاله مینورسکی)، ص ۳۵۹.

3. Zur Historischen Topographie von Persien, P. 75.

نام جای شهر «طوس» بوده باشد این وجه در دوره‌های متأخر ظاهراً مخفف از همان «طوسیاس» است، که به معنای «جایگاه طوس»، و «طوس آباد» یا «طوسیان» و «طوسگان» می‌باشد. اما طوس بانی آن‌جا چه (نه «که») بوده است، چنان‌که اشاره رفت، این نام واژه در اصل یک نام‌زند - یعنی اسم تیره یا عشیره‌ای از قبایل وسیع هندوایرانی (آریایی) بوده، که طوایف مختلف آن قوم بزرگ کوچنده (آریایی) خود در بومگاه‌هایشان یا سرزمینهای آسیایی، تحت اسامی «مادان»، «پارسان»، «پارتها»، «سرمتها»، «سکایان»، «تورانیان»، «النها...» در جهان باستان و تواریخ قدیم بسیار معروف است.

تیره‌ها یا شاخه‌های مستقر در شمال شرقی ایران (- خراسان بزرگ) از این قبایل آریایی (ایرانی) آنچه مشهور است: الانی (خوارزم)، اشکانی (پارت)، داهه (دهستان)، گرگانی (دشت)، تپوری (طبران)، کاسی و جز اینها که هم از دیرباز، احتمالاً از سده‌های هفتم و ششم (ق.م) یا اوان پادشاهی مادان در ایران زمین، دو خاندان پارتی (سکایی - تورانی) آریایی / ایرانی «گودرزیان» (کشوادگان) و «نوذریان» (تئوتیریان) یکی بر اُستان «گرگان» قدیم و دیگری بر بخشی از استان «هرات» قدیم - ناحیتی که «تپوران» (طابران) می‌گفتند - فرمانروایی داشتند. اختلافات و رقابت‌های کتک‌خدایی (ملوک طوائف) هم میان آن دو دایر بوده است.

مشهور است که اخبار جنگ‌ها و مناسبات اقوام سکایی (پارتی - تورانی) آریایی هم در متون اوستایی، هم در خداینامه‌های پهلوی (بعدها «شاهنامه» فارسی) به‌عنوان حماسه ملی ایران یا - به اصطلاح - تاریخ عصر «پهلوانی» (= پهلوانی / پرتوانی / پارتی) بازتاب یافته است. استاد تولدکه گوید می‌توان فرض کرد که اعضای خاندان اشکانیان (مراد «پارتیان» است) اسامی پهلوانان داستانی را به خود گذارده‌اند...، اختلاف مابین توس پسر نوذر شاه (به زبان اوستا نوتره / Naōtara) با گودرز، که دشمنی ایشان به زیان مقام نوذر شاه تمام می‌شود، انعکاسی از رقابت دو خاندان بزرگ باشد (شاهنامه) در صورتی که نجابت توس در حقیقت بسیار قدیمتر است (برای آن که وی همان «توس» مذکور در اوستا و پسر نوتره است). اما این که شهر زادگاه فردوسی (توس / tos) به‌اسم او نامیده شده، به خطا با «طاء» مؤلف (طوس) ادا می‌شود (با او معلوم) در واقع

«توسا» (Tusa) ی اوستایی هیچ مربوط به شهر «طوس» نیست.^۱ اکنون برای این که مدلول یا مفهوم نام‌جای «طوس / توس» دانسته آید، ناگزیر از بعضی تمهیدات معناشناختی در باره نام‌زندهای پیش‌گفته هستیم که حسب قیاس بنا به اشارت زبان‌شناسان (مارکوارت، نیرگ، و...) مستفاد است؛ این که دو تیره سکایی - تورانی «گودرزیان، نوذریان، به ترتیب تقریباً به معنای «گاوداران، اسب‌داران» می‌باشد. در باب «ثوتره» (نوذر) یک‌جا به تلویح معنای «نجیب» (اشراف) آمده، اگر هم احیاناً اصل کلمه «نیو» (= دلیر/ شجاع) مطمح نظر شود، باز ما به دلایل معین گمان داریم که مفهوم «اسب» (حیوان نجیب) در کلمه مندرج است. این نام‌تبارها بسا که نام‌خدا و نام‌نیا بوده باشند، یا به عبارت دیگر «گاو، اسب» توتمهای قبیله‌ای هم توانند بود؛ چنان که قوم هیرکانی / ورکانی (گرگانی) یا «گرگ‌ساران» (بنا به شاهنامه فردوسی) در سرزمین «گرگان» (= بنوذئب) ایران، نیز «سگ‌سار» (= بتوکلب) با مازندران و هردوجا با توران و هاماوران ماوراءالنهر یک مدلول دارند. نباید «تورانیان» باستان را مطلقاً غیر آریایی (نا ایرانی / انیرانی) دانست، یا نباید تیره‌های تورانی باستان را با قبایل «تُرک» و «تُرکمان» عهدهای پسین (از دوره ساسانی به بعد) یکی شمرد؛ و چون این معنا در نزد دانش‌اندوختگان و تاریخ‌دانان معلوم و مسلم است، دیگر در این خصوص توضیح و تفصیل نمی‌دهیم، تنها گوییم مراد از «تور» و «توران» (در اوستا و شاهنامه/ بخش کهن داستانی آنها) همان قبایل سکایی آریایی است.

لکن معنای کلمه «تور» و نماد نام‌زندی آن، بعدها طی تحولات اجتماعی - تاریخی قبایل سکایی (که اصولاً از بحث ما بیرون است) همانا در کلمه «تُرک» (تور + ک) به معنای «توانا» (نیرومند) هم با نماد توتمی «گرگ» (گرگ‌سار/ گرگ‌تبار) فرگشت یافت. بدین سان، نام‌زند سکایی «تور» آریایی (ایرانی) خود به مفهوم دارنده «توش / توان / نیرو» است (- قبیله نیرومندان) و دانسته باشد که در داستان معروف «فریدون» نیای مشترک اقوام هند و ایرانی (آریایی) وی جهان را میان سه فرزندش «تور، ایرج، سلم» تقسیم

1. *Das Iranische Nationalepos*, (in) GRADRISS..., II, P. (8) 138.

حاصله ملی ایران، ترجمه بزرگ علوی، دانشگاه تهران، ۱۳۲۷، صص ۱۵۱۴.

می‌کند «فروردین یشت، ک ۳۱، ب ۱۴۳ - ۱۴۴) که از دیرباز کشورهای توران و ایران و روم (سرمتیه) با نام‌زندهای مزبور این‌همانی پیدا کرده؛ ولی البته در قفره اوستایی مزبور فروهرهای پاک‌دینان دو کشور یا دو قوم دیگر «سائینی» (= شاهینیان) و «داهی» (=دهاتی‌ها؟) نیز ستوده آمده است. در بندهشن (ف ۳۱/ ب ۱۴-۱۹) نام‌زند «تور» به صورت «توچ» (TUČ) پسر فریدون یاد شده (در الآثار بیرونی: «طوج» / ص ۱۰۴) و در دینکرد (گ ۸، ف ۱۳/ پ ۹-۱۰) آمده است، که فریتون خونیرس (= پشته آریایی) را میان سه پسر خود «سرم، توچ، ارچ» تقسیم کرد؛ و استاد کریستن سن این توضیح را داده است که در اسم «توچ» (=توژچ) پساوند «چ» بر کلمه «تور» افزوده شده، همچنین با افزایش «چ» بر اسم «ار» (Ēr) اسم «ارچ» (ایرج) حاصل آمده که همان «ائیری» (آریایی) می‌باشد.^۱ اکنون توان گفت که نام‌جای «طوس» همانا خود وجه همخوان - یعنی - صورت ملفوظ و نیز مکتوب با «توچ/ طوج» (TUČ) است، که همان نام‌زند «تور» (تورانی) سکایی مشهور به معنای قوم «توانمند/ نیرومند» آریایی می‌باشد؛ و همان‌طور که در خبر لشکرکشی اسکندر به آن‌جا (ح ۳۳۰ ق.م) گذشت، این نام‌جای در تلفظ یونانی‌اش به درستی «Susia» (توسیه/ توسیا) - یعنی - با پساوند نسبت و مکان (- یا = جا) ادا شده، تلفظ ایرانی‌اش هم قطعاً به صورت «طوجیه/ توژیا» بوده است. گواه بر آن هماناوندیداد پهلوی (فرگرد یکم، بند ۱۹) که از کشور تورانیان به لفظ «توژیه» (Taozya) یاد نموده است.^۲ نکته این‌جاست که در یک اشارت خیلی مبهم (و برخی تفسیرها) چنان‌که استاد پورداوود گوید، نام‌زند «توژیه» از جمله بر طبرستان افتاده،^۳ که چنین نماید گویا مراد «طبران/ تپوران» (طابران) یا همان ولایت «طوسیه» (توچیه) بوده باشد.

بنابراین، روایت رساله پهلوی شهرستانهای ایران که «شهرستان توس را توس

۱- کیانیان، ترجمه دکتر صفا، صص ۱۲۷ و ۱۸۸؛ مزدپرستی در ایران قدیم، ترجمه همو، صص ۱۰۸ و

۱۰۹؛ یشت‌ها (پورداوود)، ج ۱، صص ۲۰۷ و ۲۰۸.

2. PAHLAVI VENDIDAD (tr. B. T. Anklesaria), Bombay, 1949, P. 13.

۳- یشت‌ها، ج ۱، صص ۲۲۵ و ۲۲۶.

نوذران ساخت، همو که نهصد سال سپاهبد بود...» (بند ۱۴) تفسیر تاریخی و واقعی دیگری جز این ندارد که شهرستان «توس» (توسیا) ماندگاه (Colony) یا قرارگاه (نظامی) عشیرتی طایفه شریف «نوذران» (= اسب داران) از قبیله قدرتمند سکایی «تورانی» (توچ/ طوس) آریایی بوده، که همین تیره و طایفه «توسی» (تورانی) منصب و سمت سپاهبدی/ سپهسالاری اقوام آریایی (ایرانی) نهصد سال در آن خاندان (تیره/ طایفه) موروثی یا مختص به اعضای آن بوده است.

ملاحظه می شود که نام کس های مزبور آشکارا نامزندان یا نام تبار، وگرنه هیچ «کس» آدمی نهصد سال عمر نکرده تا چه رسد به سپهبدی ایران (۱) و باید گفت که تقریباً تمام نام کس های (اعلام اشخاص) مذکور در اوستا و شاهنامه - به ویژه در بخشهای داستانی و حماسی و پهلوانی - همانا نامزند (اسامی قبایل و طوایف) یا نام نژاد و نام تبارند. مطالعات تاریخی - جغرافی که بر پایه این بر نهاد (thesis) در آنها صورت نگیرد، یکسره بیهوده و باطل و عبث است و هرگز راه به جایی نبرده و نمی برد. و جز قلم فرسایی و کاغذ سیاه کردن و اتلاف وقت و مایه معطلی نباشد (که متأسفانه کتابهای ستبری هم تاکنون در این نابهودگی ها نوشته اند) و باید افزود فقط در مطالعات و تحقیقات بر پایه اصل مزبور است که داده های اسطوری متون با اخبار تاریخی غالباً وجوه انطباقی یا این همانی می یابند. هم بدین اصول (که مجال بیان آنها در این جا نیست) می توان بر حقایق احوال یا وقایع امور تاریخی در قرون خالیه، اعصار تیره و تاری و هم آلوده اساطیری آگاهی درست یافت یا بر آنها - به اصطلاح - پرتو علمی افکند.

باری، پدر تاریخ «هرودوت» که به شرح ترین گزارش کهن در باره قبایل سکایی (آریایی) از اوست، یکایک طوایف مشهور سرمتی (سلمی) و سکایی را در سرتاسر مرززارهای روسیه جنوبی، از غرب به شرق (از اوکراین و قفقاز تا اورال و آلتایی) نام برده؛ هم از قبایل «توری» (تورانی) و «نئوری» (Neuri) و «الانی» (Alazones) و جز اینها یاد کرده، خصوصاً (کتاب ۴، بند ۲۲) از جمله سکایان شرقی دو ملت «توساگتی» (Thyssagetae) و «ایرکائی» (Iyrkae) را توصیف نموده است.^۱

ما ذره‌ای تردید نداریم که مراد از «توسا (Thussa)» گتی: (صرف نظر از پساوند رگت / get که بر نام‌زندهای سکایی اتحادیهٔ «ماساگت»ها هم آمده) و «ایرگاه» (Iraga) همانا دو قوم بزرگ «توچ» (توران) و «ایرچ» (ایران) می‌باشد. ملاحظه می‌شود که داده‌های داستانی و اسطوری، چگونگی با اخبار تاریخی محض جفت و جور می‌شوند! منتها بیرون کشیدن هستهٔ حقیقت از دل افسانه، با روشهای «تقلیدی» متبع نویسنندگان میسر نمی‌شود، کار هر کس هم نباشد. مسائل بسیاری در زمینهٔ اوستاشناسی و شاهنامه‌پژوهی، یعنی آنچه تنها در زمینهٔ جغرافیای تاریخی و قوم‌شناسی خراسان باستان و ماوراءالنهر (توران زمین) می‌باشد، هم از رهگذر بررسیهای نام‌پژاشناسی و نام‌زندشناسی سنجشی فرادست آمده است، که ما حتی با اشاره و اجمال نمی‌توانیم بدانها بپردازیم؛ چه‌گرتنهٔ این جستار صرفاً در حدّ یک گفتار کوتاه است، که بسط مقال و مواد بیشتر از این، کار را به‌طرح وسیع یک کتاب می‌کشاند. به علاوه در خصوص اخبار «طوس» قبلاً مواد و مطالب مربوط، از جمله طبع مقالهٔ متبع استاد فقید مینورسکی در دائرةالمعارف اسلام (چاپ یکم، بریل) و مقالات آقای مهدی سیدی استقصای کافی شده است.*

اینک در تصمیم مباحث فوق تنها به چند نکتهٔ گزیده اشاره می‌رود:

الف - کشف رود طوس یا «کاسه‌رود» اسماً رود منسوب به قوم کاسی / کاسپی باستان، در لغت به معنای «رود آبی‌رنگ / سبز» است، که با دریاچه یا چشمهٔ «سبز / ساو» (= آبی / کسه) این‌همانی دارد؛ و این که در اخبار تیرهٔ «توسان» (توچان / توران) آمده است که سخت دل‌بستهٔ ایزدبانوی آب، یعنی آن‌اهیتا (ناهید) بوده‌اند، ایجاد ماندگاہ و لابد نیایشگاه هم توسط آن طایفه بر کنار کاسه‌رود و دریاچهٔ سبز کاملاً توجیه‌پذیر، و

* دوست پژوهنده آقای سیدی (طوس) در ویژه‌نامهٔ توس کتاب باز (ش ۱۳ - ۱۴، سال ۱۳۷۳) طری چند گفتار «در حماسه و تاریخ باستان، توس در دورهٔ اسلامی، سیمای فرهنگی - مدنی، آثار و بناها و امکنة، منابع مربوط به توس»؛ و نیز آقای لثاف خانیکی هم از دیدگاه باستان‌شناسی پژوهش کرده‌اند. همچنین، آقای سیدی در کتاب سرایندهٔ کاخ نظم بلند خود، فصل چهارم را (-سهبدار طوس) ویژهٔ تاریخ آن شهر در عصر حکیم فردوسی ساخته است.

همانا خود تأییدی است بر وجه تسمیه نام‌زندی «توس» که گذشت.

ب - واژه هند و ایرانی «توس» (تور) همان کلمه فارسی رایج «توش» (= تاب و توان) است، که معنای دیگر (بعید) آن «تن و اندام» (= هیکل) می‌باشد. و هم از این ماده لغوی در هر دو معنا می‌توان اسامی مرکب، مثلاً نام پادشاه میتانی «توش رته» را یاد کرد، یا «توشپه» (Tushpa) اسم پایتخت اورارتو، یا «توشپه» (Teushpa) اسم سردار کیمری (سرمتی / سکایی) و حتی شاید اسم جد شاهان هخامنشی «تیش‌پش / چیش‌پیش» (Teispes/cišpiš) که در این صورت فرضیه پیوند خاندان داریوش یکم با تیره نوزریان طوسی و گشتاسپ بلخی توجیهی می‌یابد. نیز اسم ملکه «هوتوسا» (آتوسا) از همان خاندان همسر ویشتاسپ، که مرکب از «هو» (= خوب / خوش) + «توسه» (= تن و توان) است، از همان ماده لغوی (-توس) هم به معنای «خوش اندام و خوش هیکل» باشد، و جز اینها که شواهد و مسامات آن بسیار است.

پ - در دوره سلوکی برخی از شاهان که لقب یونانی «تئوس» (= الهی / ایزدی) بر خود نهادند، دیده می‌شود که برخی از شاهان اشکانی (پارتی) نیز خود را «تئوس» (Theos) نامیده‌اند؛ ولی این امر را هرگز نباید به حساب یونانی مآبی (هلنیسم) یا یونان‌دوستی (فیل‌هلنی) آنان گذاشت، به اعتقاد ما شاهان پارتی (تورانی / سکایی) ایرانی از همخوانی نام‌تبار نیاکانی خویش «توس» (Taos) با صفت یونانی «تئوس» (= ایزدی) زیرکانه و نیکو سود جست‌ه‌اند. به علاوه از همین شهر قرارگاهی «تئوس» (Teos) یاد شده، یعنی شهر «طوس» که هم انگ یونانی بر آن خورده است.^۱ قرارگاههای «طوس» متعدد بوده، که برخی را یاقوت یاد کرده است.

۲- طابران طوس

«طوس ناحیتی است که اندر وی شهرکهاست، چون «طوران» (طبران) و نوقان... و به نوقان مرقد مبارک علی بن موسی الرضاست...»^۲ در این خصوص نیز ما به اشاره و

1. *The Greeks in Bactria and India* (W. Tarn), 1951, pp. 255, 449.

۲- حدود العالم، ص ۹۰؛ معجم البلدان، ج ۳، ص ۴۸۶.

اجمال می‌پردازیم، اصولاً مجال تفصیل و بسط مقال نداریم؛* پس در یک کلمه گوئیم که نام‌جای «طایران/ طَوران/ طبران» معرّب نام‌زند «تپوران» است، یعنی همان قوم معروف باستانی ساکن در مازندران، که قدیماً اسم آنها بر آن ایالت - یعنی - طبرستان (تپورستان) اطلاق شده است. کشور «تاپور/ تپور»ها را نخستین بار کتزیاس طبیب دربار هخامنشی (سده ۵ ق.م) یاد کرده، سپس استرابون نیز مردم و سرزمین «تپوریان» را وصف نموده که آدابی غیرمتعارف داشته‌اند. از این‌رو، نویسندگان معاصر آن قوم را در این‌همانی با دیوگون‌های «مازنی» (مازندری) ملّتی غیر آریایی (آنیانی) دانسته‌اند.^۱ لکن این نظر بدین‌گونه - که مطرح شده - صحیح نیست، چه تپوریان از گروه‌های هم‌تبار قوم معروف «کاسی» (کاسپی) و از تیره‌های «هندواروپایی» (آسیایی)، یعنی از اقوام اَوَلیّه «آریایی» (سکایی) و در واقع موج نخستین مهاجرت این اقوام به سرزمین‌های شمالی و غربی ایران زمین، که تقریباً هزارسال پیش از آریاییان «هند و ایرانی» مادی - سکایی - پارتی در نواحی مزبور مستقر شده بودند.

کلمه «کاسی/ کاسپی/ کاشی» (که نام‌خدای قوم هم «کاشو» بوده) به معنای «آبی آسمانی» (لاژورد/ نیلگون/ سبزرنگ) بر اسم رود «تجن» طوس یا همان «کشف‌رود/ کاسه‌رود» طبران افتاده، هم به مدلول رود کاسیان - یعنی - آبی و لاجوردی باشد.^۲ استاد مارکوارت (درگذشته ۱۹۳۰) طی جستاری با عنوان «وجه تسمیه قفقاز» از جمله کاسک/ کسپ را جزو اقوام آریایی دانسته، گوید که «تپور»های درّه «کسپ/ کاسک» (کشف‌رود) هم از آن قوم باشند.

در معنای اسم «تپور/ طبر» هم بسا که اسم سکایی «تبتی» (Tabi...) نام‌خدای «گله/ رمه» با آن از یک ریشه باشد، از این رو شاید که تپوران/ طبران به مفهوم «گله‌داران» بوده است. پلینی مورخ (۶/ ۶۴) که از شهرهای اوایل عصر پارتی (اشکانی) در شرق بحر

* متأسفیم که مقاله دانشمند فقید خراسانی مرحوم تقی‌بیش را با عنوان «طابران» ندیده‌ایم، که لابد وی در گزارش خود استقصای کامل نموده است.

۱- حاشیه ملّی ایران (نولدکه)، صص ۱۱۹ - ۱۲۰؛ دینهای ایران باستان (نیبرگ)، ص ۳۱۹.

۲- رجوع شود به کتاب درگزین تاکشان (پ. اذکائی)، تهران، ۱۳۷۲، صص ۱۵۹ - ۱۶۰ و ۱۶۲.

قزوین نام می‌برد، ناحیت «تپیری اناریاکی» (Tapyri Anariaci) را مقرون با هیرکانی (گرگان)، استافورس، استوا (قوچان)، آپاورتنه (ایبورد) و داریوم (دره گز) یاد کرده است.^۱ باید افزود که همین «تپیری» (طبری) های گله‌دار کاسپایی، یعنی هند و اروپاییان (آریاییان) پیشین، که آریاییان پسین، یعنی زردشتیهای تازه به دوران رسیده در عهد باستان، آنها را «دیوه‌های مازندری و مردم بد» نامیده‌اند همانا مسؤل و بانی تمدنهای بسیار درخشان عصر مس و مفرغ در شمال و مشرق ایران بوده‌اند (از حدود ۲۰۰۰ ق.م) که جایگاه‌های باستان‌شناختی «شاه تپه» (استرآباد)، تپه حصار و تورنگ تپه و یاریم تپه (گرگان) خود نمودگار فرهنگ همان تپوران/ طابران است.

چنان که گذشت، نام‌جای «طابران» طوس، در تواریخ و جغرافیای رومیان یاد شده؛ حتی در عهد سلوکی که دولت یونانی بلخ به طرف غرب تازش آورد، ایالت «استائوئنه» (قوچان شامل ایبورد) را از پارت جدا کرد؛ دو شهربانی یکی به نام «تپوریا/ Tapuria» (طابران) و دیگری به نام «تراکسیانه» (ظ: توسیکانه/ طوسیه) در دره کشف‌رود تشکیل داد. نیز باید گفت که ما از روابط بین طابران طوس با گرگان و طبرستان، کوچ طوایف و عشایر بین این مناطق هم از عهد باستان، و هم از دوران اسلامی اخبار و اطلاعات کافی داریم؛ ولی اینک فقط یک مورد از مناسبات میان طابران و طبرستان، همانا پناه‌جویی حکیم فردوسی از پی‌گرد محمود غزنوی به اسپهبدان آن‌جا خود گواه است. در ترجمه‌های فارسی مسالک و ممالک اصطخری آمده است که: شهرهای «رادکان، طابران، بزدهور/ بزدیغره (برعود) و نوقان - که مشهد علی‌بن موسی الرضاع) و هارون‌الرشید آن‌جاست، از آن شهر به چهاریک فرسنگ دورتر به دیهی که آن را «سناباد» گویند.^۲ اکنون بعضی توضیحات معناشناختی در باره نام‌جای مزبور، هم به‌اشارت گذرا ذیلاً عرضه می‌شود:

الف - رادکان، که وجه دیگر از آن «رایگان» به ضبط آمده، بایستی در جای دیگر وجه تسمیه آن را تحقیق کرد، گمان کنونی ما آن است که شاید «رایگان» بوده باشد، یعنی

1. CAUCASICA, Leipzig, fasc. 6. /1930, pp. 29,31,64.

۲. مردو کتاب طبع ایرج افشار، صص ۲۰۵ و ۲۷۲.

جایگاه آریایی (؟). (Poussard, 1901, p. 74).
 ب - بزدیغره / برعود، که لسترنج «بردعه» ضبط کرده و گوید وجه تسمیه آن معلوم نیست (ص ۱۴) و ما گوئیم که ضبط صحیح هردو وجه بایستی بدون نقطه «ز» و «ذال» باشد: «پردعه» (ابن رسته / ۲۰۱) = «بردیغره»، که وجه اول همان «بردعه» نیز در آذربایجان باشد، همانا معرب از «پرتوه» دانسته اند که ظاهراً یک شهر «پارتی» نشین بوده؛ و در مورد «بردعه» طوس نیز ما تردیدی نداریم که هم معرب «پرتوه» (= پارتی گاه) می باشد، چه «بردیغره» هم قطعاً معرب «پارتی» گرد، (= شهر پارتیان) است.
 پ - نوقان، که گونه دیگر آن «نوغان» / «نوگان» است، گمان ما بر آن باشد که صورت ملفوظ اما مخفف «نوذرگان» (که وجه تخفیف با حذف «در» تر، به گونه «نو < ذر > گان») در وجوه «نودکان» / «نوکان» به ضبط آمده است (کیانیان / ۱۵۸) بنابراین شاید که آن جا نیز شهری از «نوذریان» طوس بوده باشد (؟). در صورتی که این فرض صحت تحقیقی نیابد، لابد بایستی گمان برد که «نوغان» (= ابریشم گری) یکی از مراکز پارتی بر سر جاده ابریشم بوده است. مارکوارت گوید که در آن زمان بزرگترین شهر استان ابریشم (نیشابور) همین «نوقان» بوده است.^۱
 ت - سناباد، که یقین علمی داریم در اصل «سن» آباد (= شاهین آباد) بوده، چه هم در اوستا «سن» (+ موروگ / سیمرغ) و هم قوم یا کشور «سائینی» (= شاهینان)، چنان که پیشتر گذشت، جزو پنج قوم آریایی (سلم، تور، ایرج، داهه، سائینی) می باشد.^۲
 بی گمان «سناباد» طوس (تور) ماندگانه تیره ای از سکاییان (پارتی - تورانی) «سائینی» بوده، مضافاً بر این که اسم «سن» (شاهین) در نام برخی از شاهان و امیران پارتی آمده، چنان که از جمله «سنا / سینا تروکه» (Sinatronkhes) تلفظ یونانی همان «شطرخ» (مذکور در شاهنامه فردوسی) که در متون عربی به صورت «الساطرون» ضبط شده است.^۳

1. *Ērānšahr*, Berlin, 1901, p. 74.

۲-رک: فهرست ما قبل الفهرست (پ، اذکائی)، بخش دوم (پزشکی در ایران باستان)

3. *Das Iranische Nationalepos* (Th. Noldeke), p. 8. (in) *Grundriss...*, II, 138.

۳- طیسفون (همدان)

قدیمترین خبر درباره پایتخت ایرانی (پارتی) میان رودان، هم از پدر جغرافی‌ستراتابون (۶۶ ق.م - ۲۴ م.) است، که در کتاب شانزدهم (فصل ۱، بند ۱۶) گوید: قبلاً پایتخت آشوریان شهر بابل بود، که اکنون سلوکیه بر دجله نامیده شود؛ و نزدیک به آن قصبه بزرگ «تیسفون» (Ctesiphon) است، که معمولاً اقامتگاه زمستانی شاهان پارتی است. ایشان آن‌جا را به مثابت دژگاه سکایی در برابر سلوکیه بازسازی کردند، اینک تیسفون برای پارتیان بیشتر یک شهر است تا یک قصبه؛ اقوام مختلف در آن زندگی می‌کنند، کوی و برزن‌ها و بناهای گوناگون دارد؛ و شاهان پارتی پس از سپری کردن زمستان، برای گذراندن تابستان به اکباتان (همدان) و گرگان می‌روند.^۱

اخبار ایرانی که حاکی است «جمشید» بانی شهرهای استخر و همدان و طوس بوده، قائل است که شهر تیسفون را هم او بنا کرده (یا به قول حمزه اصفهانی «تعیین حدود» نموده) ولی پارسیان آن‌جا را طرح یک «طوس» نام فرمانروای «سیفکان» می‌دانند، که نام‌جای قصبه «توس - سیفکان» همانا «طیسفون» شده است.^۲ این تقریباً همان روایت رساله پهلوی شهرستانهای ایران (بند ۲۱) است، که شهر تیسفون را «ورازه» (گرازه) گیوکان به فرمان توس ساخت.^۳ صادق هدایت گوید که اسم مزبور به صورت «برازه بن بیفغان» معرّب شده، اما این‌که تیسفون به فرمان توس بنا شده باشد، افسانه‌ای بیچگانه به نظر می‌آید.^۴

در خبر بنای تیسفون آشکارا رقابت میان دو خاندان پارتی «گودرزی» و «نوذری» بازتاب یافته است، اما باید دید که لسترنج باز چه تفوه کرده است: «طیسفون (به تلفظ عربی) که همان کتیسفون است، معلوم نیست از کجا گرفته شده؛ گرچه به نظر یونانی می‌آید، ولی احتمال دارد از یک اسم کهن فارسی مأخوذ باشد؛ و این عقیده مورد قبول

1. *The Geography of Strabo*, tr. by H. Hamilton, London, V.III, 1881, P. 152.

2. *Les Types du Premier Homme...* (A. Christensen), PP.93, 118, 121, 126.

۳- شهرهای ایران، ترجمه دکتر احمد تفضلی، ص ۳۳۵؛ *Ērānshahr*, P.21

۴- نوشته‌های پراکنده هدایت، ص ۴۲۱.

است که کتیسفون همان کسفیا مذکور در تورات (عزرا/...) است، که بین بابل و بیت المقدس و به نام «شهر سیمین» شهرت داشت؛ کسفیا لغت کلدانی است، معلوم نیست که در زمان ساسانیان چه نام داشته است.^۱ لسترنج با «لا ادری» گری معمول خویش، بنای طیسفون را به جماعت «یهود» منتسب نموده است.

علی رغم وی، اعتقاد ما بر آن است که کلمه «تیسفون» احتمالاً یونانی است، اسم کهن فارسی و هم کلدانی یا یهودی نباشد، هیچ طوس و گودرزی هم آن را نساخته است. اما نخست باید دید که استاد گوتشمید در تاریخ اشکانیان چه گوید، این که اورود/هورود (orode) یکم که لقب یونانی «ایفانس فیل هلن» داشت (ح ۸۰ ق.م) پایتخت خود را «تیسفون» در برابر سلوکیه برگزید؛ البته آمین مارسلن (۲۳/۶/۲۳) شخصی به نام «وردان» را نخستین بنیادگر شهر یاد می کند که ظاهراً شخصیتی افسانه ای بوده است. ولی اسم «کتیس تس» (Ctistes) بر روی سکه ای از آن جا، بایستی مربوط به «اورود» یا پسرش پاکور (م - ح ۳۹ ق.م) دومین مؤسس تیسفون بوده باشد.^۲ یوستی هم گوید که در زمان پادشاهی اورود/ orodes پارتیان در «تیسفون» (مقابل «سلوکیه») مستقر شدند، این قرارگاه خیلی هم بزرگتر از سلوکیه نبود؛ قلمرو آنان در غرب تا حزان کشیده شد، که با رومیان در سوریه هم جوارری پیدا کردند...؛ می توان گفت که اورود به مشابت رئیس جمهور در تیسفون شاه شد.^۳

مالکوم کالج در اخبار «بردان» (وردان) برادر گودرز پارتی (از اشراف «گیو» گرگان) گوید که وی سلوکیه را شهرندان کرد، پس «تیسفون» را که زمانی شهری نظامی بود، تکیه گاه خویش ساخت که پایتخت زمستانی پارتیان شد (سرانجام دو برادر شاهنشاهی را میان خود بخش کردند) و سپس پاکور بود که تیسفون را «زینت تاج ایران» کرد.^۴ ملاحظه می شود که همه اخبار حاکی است که «تیسفون» به مشابت یک قرارگاه

۱- سرزمینهای خلافت شرقی، ترجمه محمود عرفان، ص ۳۶.

۲- تاریخ ایران، ترجمه کیکاوس جهانداری، تهران، ۱۳۵۶، صص ۱۵۲-۱۵۳.

3. Grundriss der Iranischen Philologie, B.II, P.500.

۴- پارتیان، ترجمه مسعود رجب نیا، تهران، ۱۳۵۵، صص ۵۹ و ۴۴.

نظامی یونانی هم در مقابل سلوکیه یونانی، خیلی پیش از ظهور و وصول اشکانیان در آنجا وجود داشته (گویا هم از اوایل سده سوم قبل از میلاد/ شاید حدود سال ۳۰۰ ق.م)؛ چنان که حسب اشارت پولیب مورخ (کتاب ۵، بند ۴۵) هم تیسفون در زمان سلوکیان یک اردوگاهی بوده، که بعدها در زمان دولت پارتیان پایتخت اشکانیان شد.^۱ اما نام جای «تیسفون» (Ctesiphon) یونانی خود به چه معناست، از ماده «ktesi» یونانی با وجوه لغوی ktisso/ ktizo همانا به معنای «ماندگاه» (حسب هرودوت) و «مال و ملک» اختصاصی، که در یک کلمه می توان گفت معادل «دستگرد» پهلوی (دستگرد/ دستکرت) بوده؛ هر چند که در این معنا معادل یونانی آن «استادموس» (Stademos) هم به معنای «مال و منال» و بنیاد وقفی (خالصه جات) می باشد. به هر حال، کلمه «ktisis» یونانی از ریشه «kšitiš» ایرانی کهن، همانا به معنای نشیمن گاه و قرارگاه و ماندگاه (kticho) مدینه یا شهر مسکونی و سکونت گاه است.^۲ از این رو «تیسفون» سلوکی همان «تسپون» (Téspon) پهلوی، در تداول سریانیان عراق به «ماحوزه» ترجمه شد، که هم به معنای «المدائن» (= تیسفون) عربی باشد؛ و نویسندگان چینی آنجا را «سوپین» (Ssu - pin) نوشته اند.^۳

ایوان (طاق) کسری (خسرو) در تیسفون (مدینه) از جمله هفت شهرک آنجا (المدائن) یکی هم «باجسرا» در عهد ساسانی که همان «بعقوبه» نزدیک بغداد باشد، همانا «دسکره» (دستگرد/ دستکرت) خسرو (= تیسفون) و دیگر شهر آبان، است.^۴ این که یاقوت حموی «طیسفون» را همان شهر کسری یاد کرده، که ایوان (طاق) وی در سه فرسنگی بغداد (به نقل از حمزه اصفهانی) اصل آن را «طوسفون» دانسته، ناظر به همان روایت ایرانی بنای آن از «طوس» نامی است؛ و می افزاید یک قریه «طیسفون» دیگر در

۱- ایران باستان (پیرنیا)، ج ۳، ص ۲۱۱۳: ایران از آغاز تا اسلام (گیرشمن)، ص ۲۷۳.

۲. *Grundriss der Iran. Philo.*, I, 1, PP. 15, 17, 22.

۳- ایران در زمان ساسانیان (کرستن سن)، ترجمه رشید یاسمی، صص ۴۰۶ و ۴۰۸.

۴. *Topographische - Historische...* (D. Monchi - Zadeh), 1975, P. 254.

شهر مرو می باشد،^۱ که همین نیز قطعاً یک قرارگاه یونانی (تیسفون) هم بدین نام بوده است. حرف آخر در تأیید یونانی بودن تیسفون، این که، در شمار شهرهای یونانی مآب میان رودان، گویند که امپراتور ترازان حین لشکرکشی خود به آنجا، یک عده رومی -

یعنی - یونانی در شهر تیسفون یافت.^۲

۱. Grundriss der iranischen Philologie, (U) - ... ۵۷۰ و ۵۲۷ صص

۲. Grundriss der iranischen Philologie, (U) - ... ۲۱۰, ۲۱۵

۱- معجم البلدان، طبع و مستفاد، ج ۳، صص ۵۲۷ و ۵۷۰

2. *Rome on The Euphrates* (F.Stark), London, 1966, PP. 210,215.